

داستان پادشاه نصرانی گداز (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

داستان های مثنوی

با نثر روان امروزی

مهدی سیاح زاده

داستان پادشاه نصرانی گداز

برگرفته از کتاب « پیمانۀ و دانۀ »

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ سوم - ۱۳۹۷ (۲۰۱۵)

## داستان پادشاه نصرانی گداز (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

عهد عیسی بود و نوبت، آن او

جان موسی بود و موسی جان او

۳۲۵/۱

### داستان پادشاه نصرانی گداز

(دفتر اول - از بیت ۳۲۴)

دیر زمانی پیش از این، پادشاهی ظالم بر یهودیان  
سلطنت می کرد که در دین و آیین خود به حد کشنده ای  
مُتَعَصِّب بود. آن زمان دوران پیامبری حضرت عیسی (ع) بود.  
آن شاه، مسیحیان را شکنجه می داد و می کشت. او نمی  
دانست که عیسی همان حضرت موسی (ع) است که به شکل  
و شمایل دیگری ظهور کرده است.

عهد عیسی بود و نوبت، آن او

جان موسی بود و موسی جان او

۳۲۵/۱

او نمی دانست که این دو وجود مینوی، یک وجود  
واحد هستند. او نمی توانست یکتایی را درک کند. او دوبین  
بود و به همین علت آن دو وجود خدایی را جدای از هم می  
دانست. این بود که به وجه دهشتناکی علیه مسیحیان (نصرانیان)  
قیام کرد و «نصرانی گداز» شد.

## داستان پادشاه نصرانی گداز (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

شاه آحوّل<sup>۱</sup> کرد در راه خدا

آن دو دمساز خدایی را جدا

۳۲۶/۱

پادشاه، وزیری مکار و نیرنگ باز داشت که او نیز حتی بیش از پادشاه متعصب بود. او به پادشاه گفت: بسیاری از مسیحیان دین خود را پنهان می کنند. زیرا دین مانند مُشک و عود نیست که از عطر آن به وجودشان پی ببری. این است که ظاهراً با تو اند ولی در باطن دشمن تو هستند. بنابراین کشتن چاره ی کار نیست. پادشاه پرسید: چاره چیست؟ چه باید کرد تا در دنیا هیچ مسیحی چه آشکار و چه پنهان بجای نماند؟ وزیر پاسخ داد: چاره فقط ایجاد نفاق در آنان است. و سپس نقشه ی خود را به شاه بیان کرد. چیزی نگذشت که به دستور پادشاه، یک دست و یک گوش وزیر را بریدند. بینی او را شکافتند و جارچیان ندا دادند که وزیر پادشاه در نهان مسیحی بوده و به فرمان شاه در فلان بازار اعدام خواهد شد. وزیر را به زیر دار بردند همه ی وسایل اعدام آماده بود. اما در آخرین لحظات، بنا به تدارک قبلی، کسی شفاعت وزیر را نزد شاه کرد. شاه نیز ظاهراً با بزرگواری از سرتقصیرات وزیر گذشت. ولی فرمان داد او را از شهر بیرون کنند. وزیر مکار با همان

---

<sup>۱</sup> - آحوّل: لوچ، دویین.

حال نزار نزد عیسویان رفت و گفت: من بطور پنهانی مسیحی  
بوده ام اما:

شاه واقف گشت از ایمان من  
وز تعصب کرد قصد جان من  
خواستم تا دین، ز شه پنهان کنم  
آن که دین اوست، ظاهر آن کنم  
شاه بویی بُرد از اسرار من  
مُتَّهَم شد پیش شه، گفتار من

۳۴۹/۱

اگر نَفَس حیات بخش عیسی نگهدارم نبود، اکنون به  
دست او پاره پاره شده بودم. جان من در راه عیسی بسیار ناچیز  
است و از مرگ در راه او هراسی نداشتم، اما من به علم دین او  
آگاهی بسیار دارم و دریغم می آمد که این آگاهی من با  
مرگم، نابود شود.

بهر عیسی جان سپارم، سر دَهَم  
صد هزاران مَنَّتَش بر خود نَهَم  
جان دریغم نیست از عیسی و لیک  
واقفم بر علم دینش، نیک نیک  
حیف می آمد مرا کآن دین پاک  
در میان جاهلان گردد هلاک

شکر ایزد را و عیسی را که ما  
گشته ایم آن کیش حق را رهنما

۳۵۵/۱

مکر وزیر کارگر افتاد. هزاران مسیحی دور او جمع شدند. او میان این جمع انجیل می خواند و تفسیر می کرد. ظاهراً احکام دین را تبلیغ می کرد اما در باطن دامی بود برای عیسویان. چندی نگذشت که عیسویان دل به او سپردند و این کار با قدرت تقلید خلق قدرتمندتر می شد. چرا اینگونه است؟ زیرا مردم بیشتر به صورت توجه دارند. وزیر چنان از دین عیسی سخن می گفت که به زودی مراد و مرشد آنان گردید. از گفتار او لذتی بی حد می بردند. نکته هایی را از همان آغاز در گفتار شیرین و دلچسب خود می گفت که چندان با دین عیسی مطابقت نداشت، اما شیرینی کلام او مانع می شد که خلق به نیت باطنی او پی برند. مدت شش سال ظاهراً به تبلیغ و بیان احکام دین پرداخت. در این مدت بین او و شاه پنهانی پیام هایی رد و بدل می شد. شاه خواست که او کار را یکسره کند. وزیر پیام فرستاد که به زودی چنان فتنه ای در دین عیسی پدید خواهد آورد که اسباب تفرقه و از هم پاشیدگی آن ها فراهم شود.

قوم عیسی دوازده قبیله و گروه بودند که هر گروه امیری داشت. این دوازده امیر، بنده و مطیع وزیر فریبکار شده بودند. همه به او اعتماد داشتند و به او اقتدا می کردند. چنان بود که اگر به هر امیری از این امیران می گفت بمیر: او فوراً اطاعت می کرد و جان می داد.

قوم عیسی را بُد اندر دار و گیر  
حاکمانشان دَه امیر و دو امیر<sup>۱</sup>  
هر فریقی مر امیری را تَبِع  
بنده گشته میر خود را از طَمَع<sup>۲</sup>  
این دَه و این دو امیر و قومشان  
گشته بنده ی آن وزیر بَد نشان  
اعتماد جمله بر گفتار او  
اقتدای جمله بر رفتار او  
پیش او در وقت و ساعت هر امیر  
جان بدادی گر بدو گفتی: بمیر

۴۵۸/۱

<sup>۱</sup> - دارو گیر: گرفتاری کار و فرمانروایی. ده امیر و دو امیر: دوازده امیر.  
<sup>۲</sup> - فریق: طایفه، گروهی از مردم. تَبِع: تبعیت، پیرو. هر گروه و طایفه به طمع کسب رفاه تابع امیری گشته بودند.

هنگامی که وزیراعتماد کامل امیران این دوازده گروه را به دست آورد، مأموریت اصلی خود را که همان ایجاد نفاق بین گروه ها بود آغاز کرد. به این منظور دوازده طومار دین، به نام هر یک از امیران تهیه کرد. در این طومار ها احکام دین مسیحیت را به نحوی نوشت که هر یک با دیگری تفاوت اصولی داشت. در یکی نوشت که اساس عبادت، ریاضت است و گرسنگی کشیدن. در طومار دیگر نوشت که ریاضت و گرسنگی کشیدن هیچ سودی ندارد و خلاف دین است. تنها راه عبادت، جود و بخشش است. در یکی نوشت ریاضت و بخشندگی، نشانه ی عبادت نیست بلکه تنها راه نجات، توکل به خدا است و هر کوشش و تلاش و کار جز توکل به خدا در واقع شرک است، یعنی برای خدا شریک قائل شدن است. در یکی نوشت: توکل کردن به خدا به تنهایی کار بیهوده ای است. زیرا خدا به انسان نیرو داده است. پس همراه توکل باید کارکرد. در یکی نوشت آنچه برای امر به معروف و نهی از منکر در دین آمده واقعاً برای انجام دادن و یا انجام ندادن کاری نیست، بلکه این بحث امر و نهی برای نشان دادن محدودیت و ناتوانی انسان در برابر خداست. زیرا با دیدن عجز و ناتوانی خود به قدرت خدا پی می بریم. در یکی نوشت اعتقاد به عجز و ناتوانی انسان، در واقع کفر نعمت خدا است.

## داستان پادشاه نصرانی گداز (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

زیرا خدا قدرت های بیشماری را به ما داده است و ندیدن آن، اعتقاد نداشتن به قدرت خدا است. در یکی گفته، اعتقاد به عجز و ناتوانی و نیز اعتقاد به توانایی و قدرت انسان کفر است. زیرا چنین کسانی که عجز خود را می بینند، در واقع «من» خود را می بینند و همین دیدن «من» کفر است. در یکی گفته شمع بحث و استدلال را در جهان نباید خاموش کرد. زیرا شمع بحث و استدلال در آغاز سلوک، راه سالک را روشن می کند. اگر از بحث و استدلال دست بکشی مانند این است که راه تاریک را بدون روشنی شمع طی می کنی و ممکن است کژراهه بروی. در یکی دیگر درست عکس، این را نوشت که: بحث و استدلال موجب خاموشی نور جان می شود. وقتی شمع بحث و استدلال را خاموش کردی، در تاریکی نور جان راهنمای تو خواهد شد. در یکی نوشت: ترک دنیا کردن تنها راه نجات است. در یکی برعکس نوشت: حضرت حق دنیا را برای راحتی ولذت بردن تو آفریده است... وزیر مکار که اکنون مفتی اعظم عیسویان شده بود، بر همین قیاس، دوازده طومار و دستورالعمل شرعی که هر یک متضاد دیگری بود نوشت. اینک همه ی وسایل تفرقه آماده شده بود. بعد از نوشتن این طومارها بطور ناگهانی از موعظه و



## داستان پادشاه نصرانی گداز (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

وعظ و خطابه خودداری کرد. در را بروی خود بست و به  
کسی اجازه نداد نزد او برود.

مکر دیگر آن وزیر از خود بیست  
وعظ بگذاشت و در خلوت نشست

۵۴۹/۱

این کار او ولوله ای در مریدان افکند. خلوت نشینی  
او چهل، پنجاه روز به طول انجامید. خلق دیوانه و مشتاق او  
بودند و بر سرای او می رفتند و با التماس و گریه و زاری  
درخواست می کردند که آن ها را از فیض وجود خود محروم  
نکند.

خلق دیوانه شدند از شوق او  
از فراق حال و قال و ذوق او  
لابه و زاری همی کردند و او  
از ریاضت گشته در خلوت دو تو<sup>۱</sup>

۵۵۱ / ۱

در خلوت نشینی چنان تظاهر می کرد که قامتش  
خمیده (دو تو) به نظر می رسید. مریدان او التماس می کردند  
و می گفتند:

گفته ایشان: نیست ما را بی تو نور

---

<sup>۱</sup> - دو تو: خمیده شدن، کمر خمیده.

### داستان پادشاه نصرانی گداز (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

بی عصا گش، چون بُود احوال کور؟  
از سر اکرام و از بهر خدا  
بیش از این ما را مدار از خود جدا  
ما چو طفلانیم، ما را دایه تو  
بر سر ما گستران آن سایه تو

۵۵۳/۱

وزیر نفاق افکن پاسخ می داد: با آن که جانم از شما  
دور نیست، اما دستور خدا است که تنها باشم. مریدان ناگزیر  
دست به دامان دوازده امیر شدند و با هم از پشت در بسته با آه  
و ناله به وزیر پیام می دادند که:

کین چه بدبختی است ما را ای کریم؟  
از دل و دین مانده ما بی تو یتیم  
تو بهانه می گنی و ما ز درد  
می زنیم از سوز دل دم های سرد  
ما به گفتار خوشت، خو کرده ایم  
ما ز شیر حکمت تو خورده ایم  
الله الله این جفا با ما مکن  
خیر کن، امروز را فردا مکن

۵۵۸/۱

## داستان پادشاه نصرانی گداز (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

اما این درخواست ها کارگر نشد. خلاقیت دست از او  
نمی کشیدند. هر روز و هر شب، مقابل در بسته ی او بست  
نشستند و مدام می نالیدند که:

ما چو چنگیم و تو زخمه می زنی  
زاری از ما نی، تو زاری می کنی  
ما چو ناییم و نوا در ما ز توست  
ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست...  
ما که باشیم ای تو ما را جان جان  
تا که ما باشیم با تو در میان؟  
ما عدم هاییم و هستی های ما  
تو وجود مطلق، فانی نما  
ما همه شیران، ولی شیر عَلم  
حمله شان از باد باشد دَم به دَم<sup>۱</sup>  
حمله شان از باد و ناپیداست باد  
آن که ناپیداست از ما کم مباد<sup>۲</sup>  
۵۹۸/۱

---

<sup>۱</sup> - عَلم: بیرق، پرچم. ما مانند شیرهایی هستیم که روی پرچم ها نقش می کنند  
و وقتی باد می وزد، به نظر می آید آن شیرها حرکت می کنند. پس حرکت ما  
ناشی از تو است و ما اختیاری در افعال خود نداریم.

<sup>۲</sup> - در برخی نسخه ها این مصراع اینگونه آمده: «جان فدای آن که ناپیداست  
باد»

وزیر که اکنون بر دل و جان این مردم بینوا و جاهل  
حکومت مطلق می کرد و خلق فریب خورده او را به حد  
خدایی رسانده بودند، به تندی از خلوت خود پاسخ می داد:  
این قدر با من بحث نکنید. اگر من امین شما هستم، متهم  
کردن من به بی توجهی به شما، چه معنی دارد. اگر شما به  
من اعتماد دارید باید آنچه می گویم بیدرنگ پذیرید.

گفت حجت های خود کوتاه کنید

پند را در جان و در دل ره کنید

گر امینم، متهم نبود امین

گر بگویم آسمان را، من زمین

گر کمالم، با کمال انکار نیست

ور نیم، این زحمت و آزار چیست؟

من نخواهم شد از این خلوت برون

ز آن که مشغولم به احوال درون

۵۹۱/۱

من به مراقبه و ارتباط با عیسی مسیح پرداخته ام. او به  
من پیغام داده که در خلوت باش و از همه دوری کن. این  
دستور پیامبر ما است.

آن وزیر از اندرون آواز داد

کای مریدان از من این معلوم باد

## داستان پادشاه نصرانی گداز (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

که مرا عیسی چنین پیغام کرد  
کز همه یاران و خویشان باش فرد  
روی، در دیوار کن، تنها نشین  
وز وجود خویش هم خلوت گزین  
بعد از این دستوری گفتار نیست  
بعد از این با گفت و گویم کار نیست

۶۴۳/۱

با چنین نمایی از روحانیت خود، و با افزودن اشتیاق مسیحیان بود که چندی بعد وزیر مزور، ناگهان دوازده امیر را جداگانه و یک به یک، به تنهایی فراخواند. در آن خلوت خود به هر یک گفت: تو جانشین من هستی. امیران و گروه های دیگر پیرو و اتباع تو هستند. زیرا حضرت عیسی همه ی عیسویان را پیرو تو کرده است. هر امیر و یا هر کسی که مقابل این حکم عیسی که اینک از زبان من جاری می شود مقاومت کرد، بی هیچ رحم و تردیدی بکش. اما تا من زنده ام این راز را به هیچ کس فاش نکن. و تا هنگامی که نمرده ام، ادعای این ریاست را منما.

و آنگهانی، آن امیران را بخواند  
یک به یک تنها به هر یک حرف راند  
گفت هر یک را به دین عیسوی

نایب حق و خلیفه ی من تویی  
و آن امیران دگر، اتباع تو  
مرد عیسی جمله را اشیاع<sup>۱</sup> تو  
هر امیری کو گشَد گردن، بگیر  
یا بکش، یا خود همی دارش اسیر  
لیک تا من زنده ام، این را مگو  
تا نمیرم، این ریاست را معجو  
۶۵۰/۱

آنگاه وزیر مزور، به هریک، جداگانه طوماری را که  
از پیش تهیه کرده بود داد. طوماری که در آن دستورالعمل ها  
و احکام کاملاً متضاد درج شده بود. پس از چهل روز دیگر  
که در خلوت بود، خود را کشت و به زندگی سراسر تزویر و  
ریای خود خاتمه داد. پیروان ساده دل او از مرگش دستخوش  
هیجان دردناکی شدند و بر سر گور او هنگامه ای به پا کردند.

چون که خلق از مرگ او آگاه شد  
بر سر گورش قیامتگاه شد  
خلق، چندان جمع شد بر گور او  
مُؤکنان، جامه دران، در شور او  
کآن عدد را هم خدا داند شمرد

---

<sup>۱</sup>- اشیاع: جمع شیعه، پیروان.

## داستان پادشاه نصرانی گداز (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

از عرب وز ترک وز رومی و کُرد  
خاک او کردند بر سر های خویش  
درد او دیدند درمان جای خویش  
۶۶۳/۱

بعد از یک ماه، که بر مزارش سوگواری کردند،  
دوازده امیر همراه با گروه کثیری از مسیحیان برای جانشینی او  
به شور نشستند. نخست یکی از امیران پیا خاست. طوماری را  
که وزیر مزور به او داده بود، پیش آورد و گفت: بنا به وصیت  
پیشوای فقید ما، من جانشین او هستم.

یک امیری ز آن امیران، پیش رفت  
پیش این قوم وفا اندیش رفت  
گفت: اینک نایب آن مرد من  
نایب عیسی، منم اندر زَمَن<sup>۱</sup>  
اینک این طومار، برهان من است  
کین نیابت بعد از او، آن من است  
۶۹۶/۱

بلافاصله امیری دیگر ادعای رهبری قوم کرد و او نیز  
طوماری ارائه داد. و یکی دیگر از امیران چنین کرد. یکباره هر  
دوازده امیر طومار به دست، ادعای رهبری کردند و مشاجره

---

<sup>۱</sup> - زَمَن: زمین.

## داستان پادشاه نصرانی گداز (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

های لفظی به جنگ و خونریزی انجامید. هزاران نصرانی پارسا و پاکدل، یک باره به جان هم افتادند و صد ها هزار مسیحی از این فتنه کشته شدند و از سر های بریده شده، پشته ها ساخته شد.

آن امیران دگر، یک یک قطار  
بر کشیده، تیغ های آبدار  
هر یکی را تیغ و طوماری به دست  
در هم افتادند چون پیلان مست  
صد هزاران مرد ترسا کشته شد  
تا ز سر های بریده پشته شد

۷۰۱/۱

فتنه و نفاق افکنی وزیر مگار، کارساز شد. خون هایی بود که از چپ و راست ریخته می شد. غبار کینه و نفاق، فضای صلح و دوستی پیروان مسیح را فرا گرفت و فتنه های وزیر فریبکار آفت سر های عیسویان گردید.

خون روان شد همچو سیل از چپ و راست  
کوه، کوه اندر هوا، زین گرد خاست  
تخم های فتنه ها، کو کشته بود  
آفت سرهای ایشان گشته بود

۷۰۴/۱



\*\*\*

داستان پادشاه نصرانی گداز  
شرح مختصر نمادها و رمزها

مولوی این داستان را پس از حکایت مرد بقال و طوطی نقل می کند. در آن داستان، هنگامی که طوطی، درویش جوگت پوش را دید، به شکل ظاهری او توجه کرد و خود را همانند او دانست. در آخر همان داستان، مولوی در چند بیت می گوید که انسان کامل با انسان های دیگر در ظاهر تفاوتی چندانی ندارد. هر دو یک شکل و شمایل هستند. اما تفاوت در سیرت است نه در صورت. بسی کسان هستند که در قالب مرشد و پیر، به مردم فریبی می پردازند. از چه راه؟ از راه دزدیدن سخنان دلنشین عارفان روشن ضمیر:

حرف درویشان بدزدد مرد دُون  
تا بخواند بر سلیمی ز آن فسون<sup>۱</sup>  
کار مردان روشنی و گرمی است  
کار دُونان، حيله و بی شرمی است  
شیر پشمین از برای گد کنند

<sup>۱</sup> - دون: فرومایه. سلیم: سالم، پاکدل. فسون: افسون، حيله، نیرنگ.

## داستان پادشاه نصرانی گداز (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

بُو مُسَلِّم را لقب احمد کنند<sup>۱</sup>

۳۱۹/۱

با همین تشابه ظاهری و نیز تقلید حرف های راهگشای پیران طریقت است که این ریاکاران، اسباب فریب مردم را فراهم می سازند و آن ها را به مهلکه های دهشتناک می کشانند. همانگونه که مسیحیان فریب وزیر مکار را خوردند و کشته شدند. پس:

چون بسی ابلیس آدم رُوی هست

پس به هر دستی نشاید داد دست

۳۱۶/۱

اینجا است که مولوی با بیان همین داستان پادشاه نصرانی گداز، این موضوع را روشن تر شرح می دهد. در این داستان، مولوی بجز هشدار می که در باب زاهد نمایان ریاکار و

---

<sup>۱</sup> - شیر پشمین: کسانی که پوست شیر در بر می کنند و ادای شیر را در می آورند. گد: گدایی کردن. بو مُسَلِّم: زمانی که کار رسالت پیامبر اسلام رونق بسیاری گرفته بود، کسانی به تقلید از آن حضرت، ادعای پیامبری می کردند. شاخص ترین آن ها مردی بود به نام مُسَلِّم که از قبیله ی یمامه بود. او در سال نهم هجری، خود را پیامبر خواند. گروه اندکی دور او جمع شدند. بدین سبب است که پیامبر او را مُسَلِّمَه کَذَّاب (دروغگو) نامید. پس از درگذشت حضرت رسول، طرفداران بیشتری پیدا کرد و کارش بالا گرفت، اما سرانجام در سال یازده هجری در جنگ کشته شد و با مردن او ادعایش فروکش کرد و از بین رفت. معنی بیت: کسانی هستند که برای گدایی، پوست شیر می پوشند و ادای شیر را در می آورند. یا همچون مسیلمه، مانند حضرت محمد (احمد) ادعای پیامبری می کنند.

## داستان پادشاه نصرانی گداز (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

مردم فریب می دهد، به تعصب های ویرانگر انسان ها نیز می پردازد. او با بیان این نکته که:

عهد عیسی بود و نوبت آن او  
جان موسی بود و موسی، جان او

۳۲۵/۱

می گوید: «جنگ هفتاد و دو ملت»، بیشترناشی از تعصب های کور است. همه ی پیامبران یک حرف زده اند. همه ی ادیان، بر یک اصل پا فشرده اند و این سازمان های برخاسته از دین ها است که اختلاف پدید آورده اند و انسان ها را به نام دین به جان یکدیگر انداخته اند. از این روی است که هشدار می دهد: باید از صورت و تفاوت ظاهری دین ها گذر کرد و معنی و مفهوم حقیقی آن ها را مرکز توجه خود قرار داد:

رو به معنی کوش، ای صورت پرست  
ز آن که معنی بر تن صورت، پَرست<sup>۱</sup>  
همنشین اهل معنی باش تا  
هم عطا یابی<sup>۲</sup> و، هم باشی فتی<sup>۲</sup> ...  
مهر پاکان در میان جان، نشان

<sup>۱</sup> - معنی مصراع: صورت مانند تن و معنی مانند پَر است که می تواند تن را به بالا (تکامل) برساند.

<sup>۲</sup> - فتی: جوانمرد.

داستان پادشاه نصرانی گداز (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

دل مده الا به مهر دلخوشان<sup>۱</sup>

۷۱۰/۱

\*\*\*

---

<sup>۱</sup> - دلخوشان: شادمانان، کسانی که شادمان هستند. اولیاء الله.